

هیتلر

نماینده قدرت عالی و داور اختلافات داخلی

ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

نازیسم این حق را برای خود قائل بود که هر جا لازم بداند و در همه عرصه های زندگی اجتماعی، ملی، و یا فردی دخالت کند. اما در عرصه اقتصاد که نمی توانست نسبت به آن بی علاقه باشد، بسیار پوشیده و پنهان عمل می کرد. دولت جدید می توانست روی وفاداری صاحبان بزرگ سرمایه های مالی و صنعتی حساب کند که شامل رهبران شاخه های اقتصادی نیز می شد که در گذشته نظر خوشی نسبت به نازیسم نداشتند. در مقابل هر جا دیدگاه های هدایت کنندگان اقتصاد با خواست های عوامفریبان اجتماعی از میان رهبران برجسته نازیسم در تقابل قرار می گرفت این گروه اخیر بودند که باید کوتاه می آمدند. همانطور که در گذشته هم دیدیم که دکتر "لی" ناگزیر شد تسلیم نظرات صاحبان صنایع شود. او از این فکر که "جبهه کار آلمان" را به سازمانی تبدیل کند که قدرت آن به سهمناکی شمار اعضایش باشد منصرف شد.

همه اینها آیا بدین معناست که هیتلر آدمی بود که سرخ های آن در دست سرمایه داران بزرگ باشد؟ وقتی هیتلر در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۳ به يك روزنامه نگار فرانسوی گفت: "من به تنهایی در رابطه با سیاست آلمان تصمیم می گیرم" تقریباً مبالغه نمی کرد زیرا او تجسم تمامیت قدرت بود.

در واقع توانایی های او همچون رهبر و سخنران او را شایسته وظیفه "مباشر اعظم" طبقه مالک کرده بود. مباشری مدعی و دست و پاگیر اما ناگزیر. هیتلر در نتیجه چیزی بیش از آن بود که ابزاری در دست هایی دیگر باشد. مسئله این بود که هیتلر عمیقاً با آنان که او را به قدرت رسانده بودند هم نظر بود که طرح ها و برنامه های مورد نظر آنان و یعنی خود را تحقق بخشد. برای تحقق این برنامه ها او در صورت لزوم با هواداران خود حتی از میان قدیمی ترین و وفادارترین آنان هم درگیر می شد.

آیا هیتلر به عقاید خود پشت پا زد؟ نخبه گرایی هیتلر کاملاً هماهنگ بود با اهدافی که سرمایه داران بزرگ دنبال می کردند. بنابراین، این ادعا که رژیم هیتلری توانست نشان دهد که نماد سلطه يك طبقه بر دیگران نیست تاب ایستادگی در برابر واقعیت ها را ندارد.

هیتلر، مردی بود جاه طلب، خودمحور، خوفناک و تشنه قدرت که خود را ارباب آلمان و سپس همه اروپا می خواست. اما عرصه اقتصادی را به سرمایه داران و مالداران بزرگ واگذار کرد. او آنان را ضمناً مسئول بخش های مختلف اقتصادی در دولت نازی کرد. دیگر مهم نبود که او تصور کند همه اهرم های قدرت در دستانش قرار دارد. آیا در این شرایط می توان از قدرت مطلق هیتلر سخن گفت؟ از نظر مردم البته او تنها نماینده قدرت عالی بود. او بود که مسایل گرهی را حل می کرد و در آخرین مرحله داور اختلاف های حل ناشدنی بود.

در واقع اما هیتلر دارای گروهی از "مغزهای معتمد" بود که از کاراترین و مبتکرترین کارشناسان مجرب در هر عرصه تشکیل شده بود و متکی به دستگاه دولتی بود که در طی سده ها شکل گرفته بود. دستگاه سابق دولتی که در دوران جمهوری با زنگ زدگی و خوردگی کار می کرد جوان و تقویت شد. رهبری سیاسی که عمدتاً از هواداران هیتلر تشکیل

شده بود برخلاف رهبران رژیم سابق با هیچ مخالفتی مواجه نبود. کارکنان عالی سابق که بیشتر گرایش محافظه کارانه داشتند پذیرفتند که توان خود را در خدمت دیکتاتور جدید بگذارند و در همه سطوح با اعضای حزب نازی همکاری کنند.

در مورد کمبودهای این دستگاه دولتی که عمدا پیچیده شده بود و رقابت و درگیری در آن بیداد می کرد زیاد گفته و نوشته شده است. در واقع بسیاری از دواير که بخشی از آنها برای حزب نازی ایجاد شده بود در واقع شغل های موازی و دوباره کاری بودند. اما آیا می توان از قدرت چند پله ای، از تجزیه دستگاه اداری، از نبود کارایی سخن گفت؟ البته این ماشین بسیار دقیق ساخته شده کامل و بی نقص نبود. ولی پس از يك روغن کاری چندماهه کارایی خود را نشان داد. این دستگاه با تنظیم کننده هایی از هر نوع، بسیار خوب کار می کرد و برای آنان که فرمان آن را در اختیار داشتند بنحوی مطلوب حرکت می کرد تا روزی که ائتلاف متفقین آن را در هم شکست.

هیتلر به احتمال قوی چندان از اختلاف های کوچک میان هوادانش و کارمندان عالیرتبه ناراحت نبود زیرا او را تنها کسی نشان می داد که می تواند این اختلاف ها را کاهش دهد و رهبری بلامنزاع همه امور مهم را در دست داشته باشد. بدینسان طبقه فوقانی جامعه خود را از انظار پنهان کرد تا بتواند راه را بر سیاستی باز کند که مطابق خواست او بود و بدلیل محبوبیت هیتلر می شد آن را بنام او و مردم آلمان انجام داد. نوعی به اصطلاح "توافق شرافتمندانه" نانوشته به دیکتاتور حوزه مانور وسیعی داد که به او امکان می داد با ایجاد توهم در مردم برای رسیدن به هدف های مشترک دست های کاملاً باز داشته باشد. در نتیجه این توافق به هیتلر امتیازاتی داده شد که در گذشته از دادن آن به دیگران خودداری شده بود. دولت جدید می توانست از کارفرماها امتیازات بی اهمیتی بگیرد که در خدمت ایجاد پندار هماهنگی میان طبقات باشد.

بدینسان سخن اصلاً برسر این نیست که هیتلر را نوکر بورژوازی بزرگ بدانیم. هیتلر در گذشته و قبل از آنکه به قدرت رسد خود را در سطحی برابر با نمایندگان بورژوازی می دانست. زیرا خود را تنها احساس نمی کرد و میلیون ها رای دهنده، هزاران هوادار متعصب و شبه نظامیانی قدرتمند را در پشت خود می دید. از آن گذشته او میدانست که بورژوازی بزرگ در شرایط وخیمی که دیگر نمی توانست و نمی خواست با کارت دمکراسی بازی کند ناگزیر به او نیاز خواهد داشت.

موفقیت های بعدی که پس از رسیدن به قدرت بدست آورد اعتبار او را باز هم افزایش داد. همچنان که سفیر فرانسه در نامه ۲۷ دسامبر ۱۹۳۳ تاکید می کند: "آدولف هیتلر مردم خود را کاملاً در مشت دارد. او بر این مردم تسلطی دارد که در وسعت همان قدر گسترده است که در عمق." هیتلر و بورژوازی بزرگ نسبت به هم تعهدی را پذیرفته بودند که قرار بر پشت پا زدن به آن نبود. شواهد وفاداری اربابان اقتصاد به هیتلر بیشمار است و معمولاً به شکل اهدای پول نقد قبل از ظهور رایش سوم خود را نشان می دهد. قبلاً گفتیم که در ۱۹۲۹ صندوق سیاسی فدراسیون صنعت و معدن "خزانه دار روهر" شش و نیم مارک آلمان به حزب نازی کمک کرد. در نشست ۲۰ فوریه ۱۹۳۳ بیست و پنج کارخانه دار بزرگ کمکی به مبلغ سه میلیون مارک در اختیار میزبان خود گورینگ قرار دادند تا در انتخابات مارس ۱۹۳۳ از دو حزب راست آلمان از جمله نازی حمایت شود. "گروه دوستی هیملر" نمونه روشنی از مناسبات عالی میان رهبران نازی و الیگارشی آلمان است.